

معنای زندگی

از دیدگاه ملاصدرا

دکتر قاسم پورحسن*، استادیار فلسفه دانشگاه علامه طباطبایی

فائزه عابدکوهی، دانشجوی کارشناسی ارشد فلسفه غرب؛ دانشگاه آزاد اسلامی واحد علوم و تحقیقات تهران

چکیده

دغدغهٔ معنا بخشیدن به زندگی برخاسته از دو جنبهٔ اساسی در وجود آدمی است: آگاهی و اختیار. واژهٔ معنا در پرسش از معنای زندگی، سه معنا را افاده میکند: هدف زندگی، ارزش زندگی و فایده و کارکرد زندگی.

مراد از واژهٔ زندگی هم حیات آدمی است، آنجا که مختص به انسان و متعالی از حیوان است. معناداری زندگی با نظریه‌ها و رویکردهای گوناگونی بیان شده که در این میان دو دسته نظریات طبیعت‌گرا و خدامحور مهمترین رهیافتها محسوب میشوند. در اندیشهٔ فیلسوفان اسلامی، بویژه ملاصدرا، معنای زندگی با رویکرد خدامحور تبیین میشود. در این دیدگاه خداوند بنیاد و اساس و شرط ضروری معناداری زندگی است. بر این اساس و با توجه به اصل حرکت جوهری در اندیشهٔ ملاصدرا، نفس آدمی میتواند به کمال و معنای زندگی دست یابد. در تفکر ملاصدرا خداوند یگانه منبع معناست و برخلاف برخی طبیعت‌انگاران، هیچیک از شرایط و اوضاع طبیعی (مانند وقوع شرور) نمیتواند در تعارض با این منبع و سرچشمهٔ معنا قرار بگیرد.

هدف این مقاله پاسخ به پرسش معنای زندگی و نشان دادن سرچشمه بودن خداوند بعنوان یگانه بنیاد و مبدأ معناداری در اندیشه ملاصدراست.

کلیدواژگان

معنای زندگی خداوند سرچشمهٔ معناداری
خدامحوری طبیعت‌انگاری ملاصدرا

مقدمه

مسئلهٔ معنای زندگی یکی از مهمترین و غامضترین مسائل فکری بشر است که روز بروز اهمیت آن بیش از پیش آشکار میشود و این بر ضرورت بحث از معنای زندگی می‌افزاید. از سوی دیگر، پیچیدگی مسئله دائماً بشر را به عقب رانده و در مسیر یافتن معنا او را با دشواریها و پرسشهای بیدیل مواجه کرده است. اما بشر راگریزی از این بحث نیست، چراکه تمام افعال و حتی افکار ما بنوعی ریشه در معنای زندگی ما دارند.

در باب آنچه زندگی را معنادار میسازد، نظریه‌های گوناگونی ارائه شده است. در یک تقسیم‌بندی کلی این دیدگاهها به دیدگاههای طبیعت‌گرا و فراطبیعت‌گرا تقسیم شده‌اند. دیدگاه طبیعت‌گرا شامل نظریه‌های شخص‌گرا و عین‌گرا، و دیدگاه فراطبیعت‌گرا مشتمل بر نظریه‌های خدامحور و روح‌محور است. مطابق نظریهٔ خدامحور ربط و نسبت خاص با خداوند یکی از شرایط ضروری برای معناداری زندگی است. تفسیرهای مختلفی از این

*.Email: ghasempurhasan@gmail.com

نظریه ارائه شده، اما مهمترین آنها نظریه هدف الهی است. براساس این نظریه، تحقق بخشیدن به هدف خداوند تنها سرچشمه معناداری زندگی است. برخی همچون منتز بر نظریه هدف الهی نقدهایی وارد کرده‌اند: از جمله تقابل هدف خداوند با اخلاقی بودن و قدرت مطلق خداوند. در این انتقاد اعتراض اینست که اوصافی که سبب میشود خداوند یگانه منبع معنا باشد، یعنی فرازمانی بودن، تغییرناپذیری و بساطت، با هدفمند بودن خداوند در تعارض است.

انسان تنها موجودی است که وجودش برای او مسئله است و شگفتی‌ترین شگفتیها، یعنی پرسش در باب هستی را تجربه میکند.^۱ بهمین علت است که در تاریخ فلسفه اندیشمندان بسیاری همچون ارسطو، آکوئیناس و کانت به تحلیل و بررسی این پرسش همت گمارده‌اند. اما برغم این پیشینه، تنها حدود پنجاه سال پیش (یا کمتر) رشته متمایز معنای زندگی در فلسفه تحلیلی بنیان گذاشته شد و حدود بیست و پنج سال است که بحثی با عمق واقعی ظهور یافته است.^۲ بنابراین، میتوان گفت در دوران متأخر، در شیوه نگرش به مسئله معنای زندگی و نوع جوابی که میطلبد دگرگونی حاصل شده است.^۳ اما پرسش اینست که علت این رویکرد گسترده به مسئله معنای زندگی در دوره جدید چیست؟ و نگاه انسان جدید با انسان قدیم در باب معنا و ارزش حیات چه تفاوتی دارد؟

بیترید آشفستگی و سرگردانی انسان در جهان مدرن ناشی از خلأ ایمان و کنار گذاشتن خدا و دین است؛ تا زمانی که آدمیان به خدای آسمانی باور داشتند، میتوانستند خداوند را خاستگاه آرمانهای اخلاقی و منبع هدفداری و منشأ معنای زندگی خویش بدانند. جهانی که مخلوق و تحت حاکمیت خدایی پدرگونه بود، برای آدمی مأوایی مطمئن و صمیمی بود و انسان میتوانست

یقین داشته باشد که به هر میزان هم که شر در عالم زیاد باشد، در نهایت خیر غلبه خواهد کرد. اما اکنون با کنار نهادن خداوند وضع بکلی دگرگون شده است؛ دیگر جهان تحت مالکیت یک موجود روحانی نیست بلکه بعکس تحت سلطه نیروهای کور است و لذا هیچ آرمانی، منشأیی، اخلاقی یا غیر اخلاقی، نمیتواند در جهان بیرون از انسان وجود داشته باشد. ازینرو، آرمانهای ما باید صرفاً از ذهن و ضمیر خود ما بجوشند، زیرا جهانی که در آن زندگی میکنیم حامی ارزشهای ما نمیشد بلکه نسبت به آنها کاملاً بی تفاوت است.^۴ این امر مهمترین علت رویکرد گسترده اخیر به مسئله معنای زندگی است. در همین راستا، گروهی راه حل را ابتناء به دیانت و توجه به اندیشه خدا و روح محوری دانسته‌اند که در تقسیم‌بندی کلی بالا با عنوان خدامحور از آنها نامبرده شد. ملاصدرا گرچه خود بطور مستقیم درباره معنای زندگی بحث نکرده است اما براساس نظریاتی که در باب نفس و استکمال آن، و نقش آن در سعادت و هدفمندی حیات آدمی دارد، میتوان نظریه‌یی استنباط کرد که در همین گروه قرار میگیرد.

معنای زندگی در بستر تفکر اسلامی

ویژگی بنیادی جوامع دینی، حضور و تأثیر دین بر شئون مختلف حیات بشری است. در دنیای مسیحیت و

۱. هایدگر، مارتین، هستی و زمان، ترجمه سیاوش جمادی.

تهران، ققنوس، ۱۳۸۶، ص ۷۳ و ۷۲.

2. Metz, Thaddeus "The Meaning of life", *Stanford Encyclopedia of Philosophy*, 2007 (online version).

۳. ویگنز، دیوید، «حقیقت، جعل و معنای زندگی»، ترجمه

مصطفی ملکیان، نقد و نظر، شماره ۲۹ و ۳۰، ص ۱۴.

۴. استیس، والتر، تی، «در بیمعنائی معنایی هست»، ترجمه

اعظم پویا، مجموعه مقالات معنای زندگی، قم، نشر ادیان، ص ۱۵

و ۱۶.

■ معناداری زندگی

با نظریه‌ها و رویکردهای گوناگونی
بیان شده که در این میان دو دسته نظریات
طبیعت‌گرا و خدامحور مهمترین رهیافتها
محسوب میشود. در اندیشه فیلسوفان
اسلامی، بویژه ملاصدرا، معنای
زندگی با رویکرد خدامحور

تبيين میشود.

...



...

۲. هر انسانی پاسخی برای معنای زندگی خود دارد. اساساً فرض انسان بدون معنا محال است. البته گاه انسان نسبت به معنای زندگی خود بیتوجه است، هرچند که باز هم معنا و هدف بر تمام شئون زندگی او حاکم است؛ اما همواره لحظاتی در زندگی انسانها وجود دارد که فرد به معنای زندگی خود توجه کرده و آن را در معرض «چراهایی» نو قرار میدهد؛ لحظاتی همچون سختیها، شکستها، مواجهه با مرگ و ... انسان تا زمانی که از ویژگی اساسی اراده و فعل ارادی برخوردار است نمیتواند بدون غایت و معنا باشد، چرا که فعل ارادی همواره معطوف به غایت و معناست. پس، زندگی انسان که مجموعهٔ افعال اختیاری اوست ناگزیر از معنا و غایت است. آنچه بنام بوجی و بیمعنایی نامیده شود معلول نبود معنا نیست، بلکه زادهٔ نقصان معنا و نظام معناداری است.

۳. توجه به معنای زندگی در افراد مختلف، متفاوت است. یک فرد عامی در لحظاتی که متوجه معنای زندگی خود میشود و خود را با چراهای نور و پرو میبندد با پاسخی سطحی خود را قانع میکند و راه را برای ادامهٔ پرسشگری

5. Young, Julian. *The Death of God and the Meaning of the Life* London: Routledge, 2003, p.1.

۶. عدم تحلیل پرسش و مسئله در دنیای قدیم امری کاملاً رایج بوده و مختص به بحث معنای زندگی نیست.

اسلام، تاپیش از دورهٔ مدرن، عنصر دینی بر حیات بشر حاکم بوده و اکثریت جوامع و مردم دیندار بوده‌اند. سه عنصر بنیادی ادیان ابراهیمی، یعنی خدا، آخرت و نفس، بخوبی فرآیند معناداری زندگی مردم را تأمین کرده و مانع وجود و بروز هرگونه بوجی و بیمعنایی در زندگی انسان بود. چنین حقیقتی سبب شده است گروهی گمان کنند بحث از معنای زندگی امری مربوط به دورهٔ مدرن است و در دنیای پیشامدرن بدلیل وجود پاسخهای دینی برای این مسئله، جایی برای کاوش و جستجوی اندیشه و تفکر بشر در باب این موضوع وجود نداشته است.

بسیاری معتقدند نباید در باب معنای زندگی در دوره قبل از شرایط و تاریخ جدید سخن بگویم، معنای زندگی نزد این گروه متعلق به وضعیت جدید است.^۵

چنین اندیشه‌یی میان برخی از پژوهشگران حوزهٔ معنای زندگی در جهان اسلام هم وجود داشته و گمان میکنند در دنیای اسلام نیز وضعیت همچون دنیای مسیحیت است که در آن بحث معنا میان مسلمانان در زمان تسلط اندیشهٔ دینی بر افکار جامعه بطور جدی مطرح نبوده است.

میتوان بر این دیدگاه انتقاداتی وارد کرد:

۱. عدم تفکیک میان دو مقام پرسش و پاسخ: قائلین به این نظر، به این نکتهٔ مهم توجه نکرده‌اند که معنای زندگی دارای دو مقام و دو چهره است: مقام پرسش و مقام پاسخ. آنچه بظن غالب میتوان گفت اینست که مقام پرسش معنای زندگی بطور مستقل در دورهٔ قبل مورد بحث قرار نگرفته است (قید بطور مستقل اهمیت اساسی دارد، چرا که ضمن پاسخ به مسئلهٔ معنای زندگی، پرسش هم گسترش پیدا کرده است).^۶ اما در باب مقام پاسخ، تاریخ بشر آکنده از شور و جستجوگری بیوقفه برای یافتن معنای زندگی است.

■ از یکطرف،

صدرا بدلیل تمایلات عرفانی خود
گرایش به این دارد که نفس همچنان سلوک
پیدا کرده و سیر خود بسوی خدا را ادامه
میدهد و از طرف دیگر، مطابق با نظر
مشائیان این مرحله را نهایت
استکمال نفس دانسته و نفس را در این مرتبه
جزو ثوابت برمی شمارد.

باشد؛ درحالیکه در جهان مسیحیت بدلیل ویژگی بالا
چنین امری ضعیفتر و کم‌رنگتر است. پشتوانه این ادعای
مانه افراد عامی و ظاهرگرایان، بلکه جستجوگران حقیقی
معنادر جهان اسلام است؛ کسانی که از پاسخهای سطحی
نسبت به معنای زندگی قانع نشده و جستجوگری خود را
برای یافتن معنای زندگی ادامه داده‌اند.

با توجه به موارد بالا، روشن میشود که معنای زندگی
(لا اقل در مقام پاسخ آن) امری مختص به دوران جدید
نیست بلکه همواره دغدغه بشر بوده و هست. همواره در
طول تاریخ افرادی بوده‌اند که به پاسخهای سطحی اکتفا
نکرده و در جستجوی پاسخی عمیق برای این مسئله
برآمده‌اند. تنها تفاوتی که در این امر میان دنیای قدیم و
دنیای جدید وجود دارد اینست که کوشش برای یافتن
معنای زندگی در دوران جدید عمومیت یافته و تعداد
بیشتری از انسانها متوجه معنای زندگی شده‌اند (البته این
عمومیت یافتن نیز دلایلی مخصوص بخود دارد که بطور
نمونه میتوان به گسترش آموزش و علم آموزی در میان
انبا بشر اشاره کرد).

ارتباط معنای زندگی در ملاصدرا با مابعدالطبیعه و
جهانشناسی

ملاصدرا در ترسیم نظام مابعدالطبیعه خود از نظریات

میبندد، اما یک فیلسوف یا عارف، جستجوگری خود را
برای یافتن پاسخی نهایی و قطعی به این پرسش ادامه
میدهد.

۴. در دنیای پیشامدرن بدلیل غلبه عنصر دینی،
جستجو برای یافتن معنای زندگی در قالب و چارچوب
نگرش دینی صورت میگرفته است. در واقع، تلاشهای
جستجوگران معنا در دوران قدیم اکثراً صبغه دینی داشته
و مفاهیم بنیادین دینی از قبیل خدا، نفس، آخرت، وظیفه
کیهانی بشر و ... نقش اساسی را در یافتن معنا ایفا
میکرده‌اند. اما این بمعنای نفی تلاش و کاوش بشر برای
یافتن معنا نیست؛ وجود مکاتب فلسفی، عرفانی و کلامی
گوناگون نشانی از تلاشهای جدی برای یافتن پاسخ این
پرسش است. در حقیقت، جستجوگران معنا در دنیای
قدیم، در فضای دینی و تعالیم بنیادی آن به جستجوی
معنا پرداخته و به پاسخ دین به معنای زندگی عمق
بخشیده‌اند.

۵. عدم توجه به تفاوت‌های دنیای مسیحیت و دنیای
اسلام؛ تفاوت‌های آشکاری که میان دو ساحت مسیحیت
و اسلام وجود دارد، سبب شده است تبیینهای عقلانی در
باب مسئله معنای زندگی در تفکر اسلامی پررنگتر از
جهان مسیحیت باشد. در جهان مسیحیت ایمان
مسیحی کاملاً اصالت و محوریت داشته، بگونه‌یی که با
نوعی نفی عقلانیت همراه بوده و تبیینهای ایمانی جای
تبیینهای عقلانی را پر کرده‌اند. اما ایمان اسلامی (لا اقل
در بخشی از جهان اسلام) در صدد تسلط بر قلمرو
عقلانیت و خردمندی نبوده است بلکه ایمان و عقلانیت
در کنار یکدیگر بوده و همراه با هم پیش رفته‌اند. لذا ارائه
تبیینهای ایمانی از یک مسئله، لزوم ارائه تبیین عقلانی آن
را از بین نمیبرد. همین امر باعث شده است در جهان
اسلام علاوه بر وجود پاسخهای ایمانی و دینی، تلاشها
برای کشف عقلانی معنای زندگی هم کاملاً محسوس

باب معنای زندگی از دیدگاه او سخن گفت.

خدا بعنوان غایت نهایی و معنابخش زندگی

از نظر ملاصدرا خدا غایت نهایی تمام موجودات عالم، از جمله انسان در حرکت ارادی اوست. هدف سلوک، قرب به خداست و هرچه انسان در مراتب وجود بالاتر رود، قرب بیشتری به خدا پیدا میکند. البته برای شخص دیندار اینکه خداوند نقش اصلی را در نظام معناداری او ایفا کند، امری کاملاً طبیعی است: «اعتقاد به خدا باعث میشود انسان هستی و حیات را بامعنا تلقی کند».^۹ اما آنچه مهم است اینست که آن فرد چگونه این نقش را تفسیر میکند. ملاصدرا تفسیر ویژه‌یی از این غایات‌انگاری ارائه کرده است و بطور متعدد در آثار خود، خدا را غایت تمام مخلوقات، از جمله انسان معرفی میکند.

معنی تقرب طلب قرب است در صفات نه در مکان، زیرا که مکانی در آنجا نیست. پس حرکات سماوات سلوات آنها خواهد بود برای حصول تقرب به حق اول، و اوست محرک کل و غرض اقصی و مقصود عظمی برای همه موجودات: فسبحان الذی یرجع الیه کل شیء كما یدأ منه کل شیء، فمنه البداء و الیه النهایة.^{۱۰}

تمام اشیاء به حرکت ذاتی و جبلی طالب خدا هستند، اما انسان علاوه بر حرکت ذاتی و جبلی دارای حرکت

پیشینیان ابداعاتی صورت داده و با تعالی نسبت به آنان چشم‌اندازهای جدیدی در مابعدالطبیعه ایجاد کرده است. این ابداعات توانسته بسیاری از مشکلات سنتی مباحث گوناگون مابعدالطبیعه را برطرف کرده و به بسیاری از پرسشهای این حوزه پاسخ گوید. جهانشناسی ملاصدرا هم منفک و جدای از مابعدالطبیعه او نیست بلکه بخشی از مابعدالطبیعه صدرایی و مندرج در آن است. درحقیقت، صدرالمآلهین ضمن مابعدالطبیعه، جهانشناسی خود را طرح کرده و آن را به بحث گذاشته است. با توجه به این حقیقت، مخاطب باید توجه داشته باشد که هرگاه به مابعدالطبیعه صدرا اشاره میشود مشتمل بر جهانشناسی او نیز هست و میان ایندو پیوند نیرومندی وجود دارد.

معنای زندگی مورد نظر ملاصدرا پیوستگی کاملی با مابعدالطبیعه و جهانشناسی او دارد. اساساً اگر کسی معنای زندگی را امری عینی و کشف‌شدنی بداند، پاسخ او به مسئله معنای زندگی کاملاً مبتنی بر مابعدالطبیعه و جهانشناسی بی است که به آن معتقد است. ارتباط معنای زندگی با مابعدالطبیعه چنان بهم پیوسته است که برای یافتن معنای عینی مناسب برای زندگی، لزوماً باید از نظام مابعدالطبیعه شایسته‌یی برخوردار بود: «آنچه اکنون بدان نیازمندیم داشتن نظام متافیزیکی مناسب و رضایتبخش در باره معناداری و هنجارمندی است، نه انکار نخستین واقعیات تجربه زندگی».^{۱۱} و باید ماهیت جهانی را که در آن زندگی میکنیم بخوبی بشناسیم: «معنای زندگی انسانی برای خودمان مبتنی است بر اینکه ماهیت جهانی که خود را در آن می‌یابیم چه بدانیم».^{۱۲}

با توجه به این مسئله، پاسخ ملاصدرا برای معنای زندگی کاملاً مبتنی بر مابعدالطبیعه و جهانشناسی بی است که او در آثار مختلف خود مطرح میکند، بگونه‌یی که صرف‌نظر از مبانی مابعدالطبیعی خاص او نمیتوان در

۷. آدامز، ای. ام. «معنای زندگی»، ترجمه زهرا گلپایگانی، نقد و نظر، شماره ۳۱ و ۳۲، ۱۳۸۲، ص ۳۰۴.

۸. هیک، جان، «معنای زندگی در ادیان جهان»، ترجمه مصطفی ملکیان، نقد و نظر، شماره ۳۱ و ۳۲، ص ۲۶۵.

۹. نصری، عبدالله، فلسفه خلقت انسان، تهران، مؤسسه دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۷۲، ص ۲۲.

۱۰. ملاصدرا، مبدأ و معاد، ترجمه احمد حسینی اردکانی، بکوشش عبدالله نورانی، مشهد، دانشگاه فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۲۲۱.

ارادی نیز هست. در نظر صدرا برای اینکه زندگی انسان معنادار باشد باید غایت حرکت ارادی او نیز خدا باشد. او بطور متعدد عبارتهایی چون غایت الغایات، معشوق المعاشیق، مطلوب حقیقی، خیر اقصی، خیر اعلی، غایة القصوی، منتهی الغایات و ... را در بیان غایت‌انگاری خداوند بکار میبرد که همگی دال بر اینست که خداوند غایت‌نهایی برای دو حرکت ذاتی و ارادی انسان است.^{۱۱} ملاصدرا در باب حرکت ذاتی انسان میگوید:

فاعلم أيها السالك الخبير و الطالب البصير أنك قاصد بحسب الفطرة الى ربك صاعد اليه.^{۱۲} و برای غایت‌انگاشتن خداوند دلیل هم می‌آورد:

وكل ناقص مشتاق الى كماله، فالانسان - لكونه مشتملاً على مجموع نقصانات الأشياء - فلاجرم يشتاق بکله الى ما هو جامع لكل الكمالات بالامكان العام، و لا يوجد کمالات الأشياء كلها على وجه التمام الا في حق البارئ لماله من الأسماء الحسنی و لهذا أحق الأشياء بأن يكون معشوقاً للکمل و العرفاء هو الحق جل ذكره.^{۱۳}

در این عبارت بصراحت بیان شده که چون خداوند کل کمالات است، پس غایت‌نهایی برای انسان محسوب میشود. بهرحال، در نظر ملاصدرا انسان مسافر است؛ مسافری که غایت و مقصد سفرش خداوند متعال است و این سفر طی چهار مرحله و منزل صورت می‌گیرد.

نفس و سفرهای چهارگانه

عناصر مختلف نظام معناداری ملاصدرا تفسیرکننده غایت‌نهایی اوست. این عناصر و غایات میانی نشان میدهند که چگونه غایت‌نهایی مورد نظر صدرا به زندگی معنا میبخشد. یکی از مهمترین عناصر معنای زندگی از دیدگاه وی سفر و سلوک است که خود در حقیقت یک

غایت میانی مهم تلقی میشود. ملاصدرا بنابر گرایشهای عرفانی خود اهمیتی اساسی برای سیر و سلوک قائل است. استفاده مکرر عبارت «أيها السالكين الى الله» نشانگر اینست که مخاطب او سالکان راه خدا هستند. او نام مهمترین کتاب فلسفی خود را الحکمة المتعالیه فی الأسفار الأربعة العقلیه گذاشته است و این، چنانکه علامه مظفر در مقدمه خود بر اسفار میگوید، نشانگر اینست که این کتاب درصدد بیان کیفیت سفر انسان بسوی خدا میباشد. در واقع، ملاصدرا در آثارش به سالکین، طریق پیمودن سلوک بسوی خدا را نشان داده و مراحل و مراتب این سیر و سلوک را روشن میسازد.

واعلم أن للسالك من العرفاء و الأولياء أسفاراً أربعة: أحدها السفر من الخلق الى الحق و ثانيها السفر بالحق في الحق و السفر الثالث يقابل الأول لأنه من الحق الى الخلق بالحق و الرابعه يقابل الثاني من وجه لأنه بالحق في الخلق. فرتب کتابی هذا طبق حركاتهم في الأنوار و الآثار، على أربعة أسفار و سميته بالحکمة المتعالیه فی الأسفار العقلیه، فهذا أنا أفيض في المقصود، مستعيناً بالحق المعبود و الصمد الموجود.^{۱۴}

ملاصدرا این چهار سفر را از سنت عرفانی اخذ کرده

۱۱. ملاصدرا، رساله سه اصل، تصحیح و مقدمه سیدحسین نصر، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۱۰۷-۱۰۲؛ مبدأ و معاد، تصحیح محمد ذبیحی و جعفر شانظری، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۲۲۷؛ الأسفار الأربعة، ج ۵؛ تصحیح رضا محمدزاده، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ج ۷؛ تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰، ص ۲۰۲.

۱۲. ملاصدرا، المظاهر الالهیه، تصحیح و مقدمه سیدمحمد خامنه‌ای، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۷۸، ص ۸۵.

۱۳. همو، الأسفار الأربعة، ج ۷، ص ۲۴۱.

۱۴. همان، ج ۱؛ تصحیح غلامرضا اعوانی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۳، ص ۱۸.

است: «عنوان چهار سفر روحانی، از اصطلاحات عرفانی سنتی گرفته شده است.»^{۱۵} سیدرضی شیرازی در کتاب الأسفار عن الأسفار بطور مفصل در باب هر یک از سفرهای چهارگانه سخن گفته و مراتب و مراحل آنها را شرح داده است. البته توضیح او در اینباره منطبق بر مطالب عرفانی است:

۱. سفر اول: من الخلق الى الحق: در این سفر انسان از عالم کثرت امکانی منقطع شده و در نهایت سفر به مقام قلب میرسد.

۲. سفر دوم: فی الحق بالحق: در این مرتبه انسان صفات و اسماء الهی را مشاهده کرده و احکام اسماء الهی با کثرت آنها در مقام وحدت بر او آشکار میشود و در نتیجه ظهور لطف و قهر و خوف و رجاء، به مقام قبض و بسط میرسد.

۳. سفر سوم: من الحق الى الخلق بالحق: عارف در این سفر بعد از مرتبه محو به مقام صحو میرسد و خلق و عالم امکانی را ادراک میکند. اما برخلاف سفر اول ماهیات امکانی را بعنوان مظاهر اسماء، مجالی صفات و مرائی ذات خدا میبیند. نهایت این سفر مرتبه ولایت و خلیفه الهی است. در این سفر عارف به مرتبه جمع الجمع رسیده و وحدت را در کثرت و کثرت را در وحدت مشاهده میکند.

۴. سفر چهارم: فی الخلق بالحق: عارف در این سفر به مقام بقا بعد از فنا میرسد و در عین باقی بودن فانی در حق شده و در عین فنا، باقی در حق میباشد. در این مرحله او به مرتبه تمکین تام میرسد. نهایت این سفر مرتبه نبوت، تشریح و زعامت امت است.

حال پرسش اینست که سفرهای چهارگانه چگونه در فرآیند معناداری زندگی دخالت دارد؟ همچنانکه گفتیم این سفرها تفسیرکننده غایت نهایی زندگی انسان است. در واقع، قدم بقدم مسیر زندگی سالک و مسافر الی الله را

نشان میدهند و لحظه بلحظه زندگی او را معنا بخشیده و او را به غایت نهایی زندگی، که همان قرب الی الله است، نزدیک میسازند. در هر محله از این سفر مرتبه و ایده آل بالاتری برای سالک ترسیم میشود و بدین ترتیب فرآیند معناداری زندگی تأمین میگردد. بعبارت دیگر، منازل و مراحل سفرهای چهارگانه غایات میانی زندگی انسان را تشکیل داده و هرم و نظام معناداری سالک را ایجاد میکنند:

و هو [الله] الآخر بالاضافة الى سیر المسافرین الیه فانهم لا يزالون مترقین من منزل الی منزل الی أن يقع الانتهاء الی تلك الحضرة، فیکون ذلك آخر السفر.^{۱۶}

بنظر میرسد منازل و مراحل سفرهای چهارگانه با مراتب وجود متناظر باشد و تغایری میان ایندو در نظر ملاصدرا وجود نداشته باشد، بلکه تفاوت تنها در نوع نگاه صدرا به آنهاست؛ نگاه وی به سفرها بیشتر بجهت سیر و سلوک عارف در این مراتب و منازل و حالاتی است که برای او طی این سفر رخ میدهد.

بنظر ملاصدرا برای رسیدن به خداوند که همان غایت نهایی و مطلوب حقیقی است، سالک چاره‌ی جز طی همه این مراحل، بترتیب، ندارد؛ ولا بد للسالک الیه أن یمر علی الجمیع حتی یصل الی المطلوب الحقیقی.^{۱۷}

نکته دیگری که توجه به آن ضروری است اینست که نباید گمان شود این سفرها فقط اختصاص به عرفا و اهل

۱۵. کرین، هانری، مقدمه بر المشاعر، بضمیمه متن فارسی المشاعر، ترجمه کریم مجتهدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۱، ص ۴۹.

۱۶. ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۲، تصحیح مقصود محمدی، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۰، ص ۳۰۶.

۱۷. همو، الشواهد الربوبية، تصحیح مصطفی محقق داماد، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدرا، ۱۳۸۲، ص ۴۲۲.

سلوک دارد بلکه تمام انسانها، یا فقط با حرکت ذاتی و جبلی یا علاوه بر حرکت ذاتی با حرکت ارادی، مسافر این سفر هستند. تفاوت انسانهای مختلف در تفاوت درجات و منازل آنها در این سفر است. ابتدای این سیر و سلوک، یعنی سیر نفس در ابتدای سفر اول، بواسطه حرکت ذاتی و جبلی نفس صورت گرفته و امری است که برای تمام نفوس انسانی واقع میشود. از آن بعد پای حرکت ارادی نفس بمیان می آید. در اینجا است که انسانها متفاوت میشوند؛ گروهی با اراده خود قدم در مسیر ادامه سفر گذاشته و گروهی نیز برخلاف آنان متوقف میشوند. در این مرحله از سفر است که بحث معنای زندگی آغاز میشود.

نفس و نقش آن در معنای زندگی

همانطور که میدانیم فلاسفه مسلمان همواره انسان را به دو حیثیت نفس و بدن تفکیک کرده اند و معتقدند آنچه اصل و حقیقت انسان را تشکیل میدهد نفس اوست و بدن فقط ابزار انسان است. بر همین اساس، دیدگاه ملاصدرا درباره نفس مدخل بحث معنای زندگی از دیدگاه اوست. بهمین سبب نیز انسانشناسی فلاسفه مسلمان به نفس شناسی تبدیل شده است.

ملاصدرا نفس را در ابتدای پیدایش امری جسمانی و از موجودات عالم طبیعت میداند، اما این نفس قادر است در ذات خود استکمال پیدا کرده و با حرکت و اشتداد جوهری خود به مرتبه تجرد رسیده و روحانیه البقاء شود. در واقع، نفس میتواند مرتبه وجودی عالم اجسام را رها کرده و به مراتب بالاتر وجود که مربوط به عوالم بالاتر است، راه یابد و به تجرد مثالی یا تجرد محض عقلانی برسد. بخشی از صعود در مراتب وجود، بواسطه حرکت جببری، ذاتی و جبلی است و بخشی بواسطه حرکت ارادی نفس آدمی؛ همینجاست که پای معنا باز میشود و

سالک و مسافر راه وجود با پیمودن مراتب وجود زندگی خود را معنا میبخشد. ملاصدرا معتقد است نفس انسانی دارای اراده و حرکت ارادی است. هر جای پای اراده بمیان بیاید معنای زندگی نیز بالضروره در آنجا مطرح میشود. در سلسله مراتب وجود، مرتبه بالاتر برای تمامی مراتب پایینتر خود غایت محسوب میشود، بین این غایتها نیز نوعی سلسله مراتب طولی برقرار است، بگونه ای که هر غایت به غایت بالاتر خود استناد پیدا میکند. این غایت انگاری مراتب بالاتر نسبت به مراتب پایینتر، در نهایت به غایتی ختم میشود که خود غایت است و مرتبه ای بالاتر از آن نیست تا برای آن غایت محسوب گردد. این مرتبه همان مرتبه الوهیت است که غایت الغایات بوده و غایت نهایی تمام موجودات محسوب میگردد.^{۱۸}

غایت نهایی انسان نیز همچون سایر موجودات، خداوند متعال است و انسان در هر مرتبه ای که قرار بگیرد تمام مراتب بالاتر آن (بجز غایت نهایی که همان خداوند است) برای او غایت میانی محسوب میشود. علاوه بر خود مراتب بالاتر، صعود در مراتب که همان استکمال نفس است نیز غایت میانی محسوب میگردد. از سوی دیگر، نفس هر چه در مراتب وجود بالاتر میرود سعه وجودی آن بیشتر شده، کمالات آن فزونی یافته و محیط بر تمام مراتب پایین خود میگردد.^{۱۹}

با اینحال، ملاصدرا در بحث از معنا، از بدن هم غفلت نمیکند و از غایاتی که بنحو ارادی بر حیثیت مادی انسان بار میشود هم بحث میکند. اما با توجه به اینکه در دیدگاه وی بدن ابزار نفس است غایات آن نیز نسبت به غایات نفس، جنبه ابزاری داشته و نسبت به آنها غایت میانی محسوب میشود:

و لأبدان مراکب المسافرين [المسافرين
الی الله]، و لا بد من تربية المركب و تأدیه

۱۸. ملاصدرا، الأسفار الأربعة، ج ۸، ص ۲۸۹.

۱۹. ملاصدرا، الشواهد الربوبية، ص ۳۱۲.

و تهذیبہ لیتمّ السّفور.^{۲۰}

غایتی که بر بدن مترتب میشود (البته در نگاهی دقیقتر این غایت در اصل مربوط به نفس است) اینست که بدن نسبت به نفس حالت انقیاد و تسلیم داشته و مانند مرکبی راهوار مانع حرکت استکمالی نفس نشود.

نقش بدن در نظام معناداری ملاصدرا همینقدر است. آنچه در این نظام نقش اصلی را ایفا میکند نفس است. تمام غایاتی که در بخشهای پیش برای انسان ذکر شد مربوط به نفس است. یکی از مهمترین این غایات تجرد و دور شدن از ماده است. نفس جسمانیه الحدوث است اما با سیر تکاملی خود میتواند بتدریج از ماده فاصله گرفته و روحانی شود. این روحانیت و مجرد شدن خود غایت مهمی است که ملاصدرا برای نفس مطرح میکند. رسیدن انسان به مرتبه تجرد و روحانیت بمعنای اینست که نفس انسانی مراتب استکمالی خود را پیموده و توانسته است از مراتب پایین وجود به مراتب بالای آن ارتقا پیدا کند. پایینترین مرتبه وجود جسمانیت است که مملو از درد و رنج و بیمعنایی است. هر چه نفس از این مرتبه فاصله بگیرد و تجرد بیشتری از آن پیدا کند، حیاتش پر بارتر شده و معنادار میگردد:

فالجسم جوهر میّت ظلمانی و ما یتعلق به
فهو بقدر تعلّقه بالجسم یکون غائباً عن نفسه
مائتاً. والنفس بقدر خروجها من القوة الجرمية
الی الفعل العقلي یکون حياً عقلياً.^{۲۱}

تجرد خود دارای مراتب مختلفی است. هر چه انسان در مراتب وجود از هیولی و ماده فاصله بیشتری بگیرد تجرد بیشتری پیدا میکند. مراتب تجرد بطور کلی بر حسب عوالم سه گانه به تجرد برزخی و در مرتبه بالاتر به تجرد عقلی تفسیر میشود. این امور همگی غایات میانی انسان محسوب میشوند.

ملاصدرا در آثار مختلف خود به غایت انگاری تجرد

اشاره کرده است. او کمال انسانی را در گرو تجرد یافتن از محسوسات میداند: «کمال انسان در ادراک حقایق کلی و رسیدن به معارف الهی و تجرد یافتن از محسوسات مادی و رهائی از بندهای امور شهوی و غضبی است».^{۲۲} او در مقدمه اسفار در قالب مجموعه‌یی از غایات به غایت بودن تجرد نیز اشاره میکند:

ولا شک أن أقصى غاية یتأتی لأحد الموجودات
الوصول الیها هو الکمال المختص به [...] و
لنوع الانسان کمال خاص لجوهر ذاته و حاق
حقیقته [...] و هو الاتصال بالمعقولات و
مجاوره الباری و التجرد عن المادیات.^{۲۳}

ملاصدرا سعادت نفس را که همان معنای زندگی است به تجرد برمیگرداند و میگوید: «پس سعادت طیب نفس و خاصه آن که وجود استعلایی است و تنزه از مواد و اجرام».^{۲۴} او اعتقاد دارد که مقربین و کاملین که والاترین انسانها هستند و رسیدن به درجه آنها هدف و معنای زندگی انسان محسوب میشود، کسانی هستند که از هرگونه تجسم و تکدر رها بوده و هیچ تعلقی به بدن حسی یا بدن خیالی ندارند.

صدر المتألهین در جهانشناسی خود هم برای نفس جایگاه ویژه‌یی قائل است. توجه به این جایگاه میتواند به مادر فهم نظری در باب معنای زندگی کمک کند. او معتقد است فیض وجود بصورت دو قوس نزولی و صعودی از مبدأ وهاب صادر میشود. فیض وجود از خداوند نازل شده و در انتهای قوس نزولی به اخس موجودات یعنی هیولا میرسد و سپس چون فیض وجود

۲۰. همان، ص ۳۱۲.

۲۱. همان، ص ۲۹۰.

۲۲. ملاصدرا، «تفسیر سوره واقعه»، تصحیح محمد هادی معرفت، در تفسیر قرآن الکریم، ج ۸، تهران، بنیاد حکمت اسلامی صدر، ۱۳۸۹، ص ۴.

۲۳. همو، الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۴.

۲۴. همو، مبدأ و معاد، ترجمه حسینی اردکانی، ص ۴۱۸.

مستمر و قطع نشدنی است از هیولا قوس صعودی پیدا کرده و دوباره به خداوند باز میگردد:

فكان الوجود أولاً عقلاً ثم نفساً، ثم حساً، ثم مادة، فدار علی نفسه، فصار حساً، ثم نفساً، ثم عقلاً، فارتقى الی ما هبط منه. ولا له هو المبدأ والغایه.^{۳۵}

وجود باید بهمین ترتیبی که از خداوند نازل شده است درجات و مراحل مختلف را بپیماید و در انتهای قوس صعود به خداوند بازگردد. آن موجودی که وظیفه بازگرداندن فیض وجود به مبدأ و هاب را دارد نفس انسانی است. بر اساس قاعده جسمانیة الحدوث بودن نفس، نفس انسانی از پایینترین مراتب قوس صعودی یعنی هیولی شروع به استکمال کرده و با پیمودن درجات مختلف قوس صعود، با دو حرکت ذاتی و ارادی، به نهایت قرب الی الله رسیده و روحانیة البقا میشود. بدین ترتیب، نفس فیض وجود را به مبدأ و هاب بازگردانده و زندگی خود و وجود موجودات را معنا میبخشد. با توجه به آنچه در بالا گفتیم، ترقی انسان در قوس صعود غایتی است که میتواند زندگی انسان را معنادار کند. هرچه نفس انسان از هیولی دورتر و به خداوند که در انتهای قوس صعود است نزدیکتر شود زندگی او با معناتر میگردد:

وعلة الشرف و الكمال هی الدنوّ من الحق المتعال. ففي الابتداء [در قوس نزول] كل ما تقدم كان أوفر اختصاصاً و فی الانتهاء كل ما تأخر عن الهیولی فهو أقرب الی أن یجد من الشورر خلاصاً.^{۳۶}

جمعبندی و نتیجه گیری

ملاصدرا معنار امری عینی و کشف کردنی میدانند. نزاد او فلسفه آفرینش و بعثت انبیاء عین معنا و هدف زندگی

است و نوعی تشکیک و سلسله مراتب در آن وجود دارد. خدا و دین در نظام فکری او اهمیت بسیاری دارد و محور بحث معناداری را تشکیل میدهند. ملاصدرا خود را منحصر به ظاهر متون دینی نکرده و علاوه بر عمقبخشی به معنای ظاهری دینی، به ارائه تبیینهای عقلانی از معنای زندگی پرداخته است. اندیشه او درباره مسئله معنا از دل مابعدالطبیعه بیرون آمده است و فقط بر مقام پاسخ مسئله معنا متمرکز است و به مقام پرسش توجه نداشته است. او غایت و معنای نهایی زندگی انسان را خداوند میدانند.

ملاصدرا، همچون سایر اندیشه هایش، در جهانشناسی نیز تلاش میکند نوعی وحدت میان چند نظام جهانشناختی مختلف ایجاد کرده و آنها را با هم تطبیق دهد؛ اما تفاوت این جهانشناسیها سبب شده است در بعضی موارد در تطبیق این نظامها با مشکل روبرو شده و نتواند انطباق کاملی بین آنها بوجود آورد. لذا، نظام جهانشناسی او علیرغم انسجام نسبتاً خوبی که برخوردار است دارای برخی ناسازگاریها نیز هست. حال با توجه به اینکه تناظر دقیقی میان هرم معناداری صدرا و نظام جهانشناسی او وجود دارد، این مشکلات و ناسازگاریها به هرم معناداری صدرا نیز نفوذ پیدا کرده و در برخی موارد آن را ناهمگن ساخته است. بطور مثال، در آنجا که نفس به مرتبه عالم عقل میرسد نوعی ناسازگاری در نظر ملاصدرا بنظر میرسد. از یکطرف، صدرا بدلیل تمایلات عرفانی خودگرایش به این دارد که نفس همچنان سلوک پیدا کرده و سیر خود بسوی خدا را ادامه میدهد و از طرف دیگر، مطابق با نظر مشائیان این مرحله را نهایت استکمال نفس دانسته و نفس را در این مرتبه جزو ثوابت برمیشمارد. چنین ناسازگاریهایی در نظام معناداری ملاصدرا وجود دارد اما تعداد آنها اندک است؛ چنانکه بطور کلی میتوان گفت هرم معناداری او از انسجام نسبتاً خوبی برخوردار بوده و نظام او در کل نظامی سازگار است.

۲۵. همو، الشواهد الربوبية، ص ۴۱۰.

۲۶. همان، ص ۲۲۰.